

نماز، پیوند بین ملک و ملکوت و زمین و آسمان است. نماز، سفر آسمان است و اگر سفر زمین را با پا می‌رویم، سفر آسمان را باید با دل برویم... نماز بلندترین فریادهاست و قامت ما به بلندای نماز است؛ یعنی قدرت ما را باید در نمازمان جست.

شهیدسید مرتضی آوینی

۱
استغفار

آخرین نماز

همه مجروحان را در یک سنگ جمع کرده بودیم. حجت‌الاسلام «ترکان» هم مجروح بود. او در گوشه‌ای از سنگ، سرش را به دیوار تکیه داده و به نقطه‌ای خیره مانده بود. لب‌های بسته‌اش هر از گاهی به ذکر باز می‌شد. بقیه مجروحان، گویا رازی مقدس را حس کرده باشند، به لبان «ترکان» چشم دوخته بودند. «ترکان» ارادت زائدالوصفی به امام حسن (ع) داشت و همه بچه‌ها از این ارادت آگاه بودند. ناگهان لحن ترکان عوض شد، انگار که مورد خطاب قرار گرفته باشد، با ادب و احترام خاصی گفت: «خیر، نخوانده‌ام.» چند لحظه بعد دوباره گفت: «چشم، الان می‌خوانم.» و بعد شروع کرد به خواندن نماز. کلمات به سختی از لبانش خارج می‌شد؛ گاهی در بین نماز، بی‌هیچ حرفی خاموش می‌ماند، باز دوباره لب‌هایش به جنبش درمی‌آمد. مجروحان می‌گفتند که امام، کلمات نماز را به او تلقین می‌کند. «ترکان» در حالی که رملق در بدن نداشت، دقیق و بدون غلط، نماز ظهر و عصرش را خواند. دوباره رو به آن نقطه کرد و گفت: «چشم.» سپس شهادتین را گفت و به شهادت رسید.

استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمان‌ها برای تسکین دردهاست و همیشه به یاد خدا باشید و در راه او قدم بردارید و هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیندازند و شما را از روحانیت متعهد جدا نکنند؛ که اگر چنین کردند، روز بدبختی مسلمانان و روز جشن ابرقدرت‌هاست.

شهیدحسین امانی



محراب نماز، میدان جنگ با قدرت‌های شیطانی است و پیروزی ما در جبهه‌های نبرد، مدیون مبارزه‌ای است که حضرت رسول اکرم آن را «جهاد اکبر» گفته‌اند. ریشه قیام ما و همه قیام‌های حقیقی در طول تاریخ انبیا، در اقامه نماز است. نماز، بلندترین فریادهاست و به جز نمازگزاران، هیچ کس نیست که جرأت فریاد کشیدن در برابر ظلم داشته باشد.

شهید سیدمرتضی آوینی

معنی نماز را حتماً یاد بگیر. در موقع برخورد با مشکلات کوچک و بزرگ است که فواید بی‌شمار نماز را متوجه می‌شوی و درک می‌کنی که نماز، روح انسان را تغییر دهد. البته مقدار تأثیر آن بر آدم، بستگی به ایمان و توجه او دارد.

شهید سعید کاشانی

پاسداری از ارزش‌ها

امام خمینی(ره) درباره ارزش‌هایی که میان رزمندگان اسلام رواج داشته، می‌فرماید: «فرق بسیار است بین جوانانی که با مناجات و قرائت قرآن و ناز و نیایش به سر می‌برند و حمله را با ذکر خدا و الله‌اکبر شروع می‌کنند، با آنان که شب را با معصیت خدا و روز را در جنگ با خدا آغاز می‌کنند.»(۱)

رزمنده‌ای تعریف می‌کند که خودمان را به پشت خاکریز عراقی‌ها رسانده و رفت و آمدشان را به دقت زیر نظر داشتیم تا هرگونه تحرک‌شان را ثبت کنیم. آن قدر نزدیک بودیم که حتی جرأت نمی‌کردیم باهم حرف بزنیم؛ حرف‌هایمان را با اشاره به هم می‌فهماندیم. «محمدتقی» (سردار شهید ابوسعیدی) به من اشاره کرد و با حرکت لب گفت: وقت نماز مغرب شده. در موقعیت بدی بودیم، آهسته گفتم: برمی‌گردیم مقر، بعد نماز می‌خوانیم.

سرش را به گوشم نزدیک کرد و گفت: معلوم نیست برگردیم. رویش را برگرداند به طرف قبله و تکبیره‌الاحرام را گفت. آن قدر آرامش داشت که انگار نه انگار ده متری ما عراقی‌ها هستند.

منبع:

عالم محضر شهید است، اما کو حرمی که این حضور را دریابد و در برابر خلأ ظاهری، خود را نبازد؟ زمان می گذرد و مکان ها فرو می نشینند، اما حقایق باقی هستند. شهیدان، زنده هستند و من و تو مرده ایم. شهدا صدق و استقامت خویش را در آن عهد ازلی که با خدا بسته بودند، اثبات کردند. کاش ما در خیل منتظران شهادت باشیم!

شهید سیدمرتضی آوینی

راست قامتان

شهید مهدی زین الدین در رابطه با مقاومت و ایستادگی رزمندگان و تأثیر آن بر پیروزی می گوید: «تنها کسانی در صحنه نبرد راست قامتند که به خداوند اتکال نمایند و با توکل بر او به پیش بتازند. نه در سختی ها و نه در پیروزی ها، هیچ کجا از یاد خدا غافل نشوند و محکم و مقاوم چون کوه بایستند و دشمن را از پای در آورند.»

سرهنگ عراقی در رابطه با استقامت رزمندگان در عملیات «خیبر» می گوید: «شدت بمباران ما علیه ایرانی ها به حدی بود که ابرهای سمی خیلی زود کل منطقه را دربر گرفت و به سوی مناطق اطراف به حرکت درآمد. ضد حمله ما شروع شد، اما با اینکه ایرانی ها از گازهای شیمیایی لطمات سختی خورده بودند، در مقابل ضد حمله جانانه مقاومت کردند و باز هم اجازه ندادند سرنوشت این ضد حمله جز به شکست، تلخی و مرگ ما به چیز دیگری ختم شود.» اسیر دیگری در رابطه با مقاومت رزمندگان در عملیات «فتح المبین» می گوید: «افراد ما با سنگری که در دست نیروهای شما بود و هشت نفر از پاسداران در پشت آن می جنگیدند، درگیری شدیدی داشتند. ما شش گروهان صد نفره یعنی ششصد نفر بودیم که به این سنگر هشت نفره حمله کردیم، ولی مقاومت عجیب این هشت نفر برای ما باور کردنی نبود. ما مجبور شدیم از نارنجک استفاده کنیم، اما آنها نارنجک را سریع و با شهامت گرفته و به سوی ما پرتاب می کردند و با این کار چند نفر را زخمی کردند.»

با ایمانی قوی و مستحکم، همچون کوه راسخ به مقاومت و پایداری خود ادامه داده و به قسمت و رضای پروردگار ارحم الراحمین و تقدیراتش راضی باشید. دل خوش دارید که نصرت و یاری خداوند با مؤمنان است. پیروزی نزدیک است، اما کمی استقامت لازم دارد.

محمود علی مددی



ای خدای بزرگ! با اتکا به ایمان به تو و با توکل و رضای کامل، به فرمان تقدیرت و به خاطر رسالت بزرگی که بر دوش‌ها گذاشته‌ای و به یاد علی (ع)، بی‌همتای انسانیت و به راه حسین، بزرگ‌شهید عالم خلقت، من گستاخانه و عاشقانه در دریا‌های مرگ شنا می‌کنم و در توفان‌های حوادث غرق می‌شوم و با اژدهای مرگ پنجه درمی‌افکنم و با شمشیر شهادت، سینه ظلم و کفر را می‌درم و با اتکا به ایمان به تو، در مقابل همه عالم می‌ایستم و با اراده آهنین، جبر زمان را به خاک می‌سایم.

شهید مرتضی آوینی

توکل به خدا

عملیات مُحرم بود که رزمندگان از شش ماه پیش برای انجام آن آمادگی پیدا کردند. در حالی که ماهواره‌های امریکا و فرانسه کل منطقه‌های عملیات را فیلمبرداری می‌کردند، عملیات مُحرم با کمال رعایت مسائل امنیتی و حفاظتی انجام گرفت. شب عملیات، آسمان کاملاً مهتابی و منطقه عملیات در دید کامل دشمن قرار داشت. آن روز همه فرماندهان مضطرب بودند که نیروها در شب عملیات چگونه جابه‌جا شوند. بنا بود یک مسیر طولانی را پیاده‌روی کرده و پس از چندین ساعت بر قلب دشمن حمله کنیم که به علت روشنی هوا، دشمن سریع متوجه می‌شد و حمله را دفع می‌کرد. برخی دوستان گفتند دعا کنید؛ و رزمندگان شروع به دعا و توکل بر خدا و ائمه کردند. نزدیک غروب بود که ابرهای سیاهی در آسمان پیدا شد و کل منطقه را پوشش داد. این امر، هرگز اتفاقی نبود. تمام کارشناسان جنگ این اتفاق که درست چند ساعت پیش از عملیات، آسمان روشن و مهتابی به وسیله ابرهای سیاه پوشیده شود را یکی از معجزات جنگ می‌دانستند. آن شب، باران شدیدی شروع به باریدن گرفت. این معجزه زمانی خود را نشان داد که صدام در همان عملیات و از چندی پیش، با تبلیغات فراوان به رزمندگان هشدار داده بود که با ورود سلاح جدیدی به میدان جنگ، تمام جوانان ما را به آتش خواهد کشید. با بارش باران، تمام این سلاح‌ها از کار افتاد و حربه دشمن نقش بر آب شد.

تا می‌توانید معلومات خود را نسبت به قرآن و به‌طور کلی اسلام بالا بیاورید، از آن مهمتر اینکه بر دانسته‌های خود جامه عمل بپوشانید. توکل به خدا نمایید و از دعا، ذکر و زیارت استعانت جویید.

شهید شرافتی

توجه به خدا

نرسیده به روستای «سرا»، شهید «محمود کاوه» ایستاد و آهسته گفت: کمین! و طولی نکشید که از سه طرف به ما تیراندازی کردند. در تمام عمرمان، اولین باری بود که به کمین می‌خوردیم. ظرف چند ثانیه، «محمود» گروه را آرایش نظامی داد. با اسلحه‌اش هرچند گاهی تیراندازی می‌کرد تا ضدانقلاب جرأت نکند جلو بیاید. مهمات‌شان در حال تمام شدن بود، ولی باید تا آمدن نیروی کمکی مقاومت می‌کردیم. در آن اوضاع و احوال، «محمود» تغییر موضع داد و گفت: «اینجا جایی است که اگر چیزی از خدا بخواین اجابت می‌شه، خدا به شما نظر داره.» صحبتش تأثیر عجیبی روی بچه‌ها گذاشت؛ طوری که احساس کردیم بدون نیروی کمکی می‌توانیم از پس دشمن بر بیاییم. با هدایت دقیق و زیرکانه «محمود»، پخش شدیم در منطقه تا دورشان بزنیم. در همین گیر و دار، نیروی کمکی هم رسید. از همه طرف روی سر دشمن آتش می‌ریختم. آنها که دیگر فکر این را نکرده بودند، پا به فرار گذاشتند و منطقه را خالی کردند.



برای شهادت یا بهشت رفتن تلاش نکنید؛
برای رضای او کار کنید. بگویید خداوند!
نه برای بهشت، نه برای شهادت و نه برای
ترس از جهنم، بلکه فقط برای رضای تو کار
می‌کنم. اگر چه در جهنم هم بروم و تو راضی
باشی، برای من کافی است.

شهید علی جیب‌سازیان



آنان که صفت ترس را از ذات خویش برنکنده‌اند، اگرچه در چشم خلق به شجاعت و جسارت مشهور باشند، چون پای مرگ در میان آید، همچون مارمولکی که از وحشت رعد و برق در سوراخ می‌خزد، از معرکه جنگ می‌گریزند. در این هنگامه است که تعلقات هرچه هست، ظهور و بروز می‌یابند... تعلقات هرچه بیشتر باشند، شهوت زیستن بیشتر است.

شهید سیدمرتضی آوینی

از شما عاجزانه می‌خواهم در برابر شماتت‌های دشمنان اسلام و قرآن و انقلاب اسلامی ایران طوری بایستید که مثل کوه در برابر باد می‌ایستد و با شهامت و شجاعت باشید و در عین حال، شما دشمنان اسلام را مأیوس کنید.

شهید محمد حشمتی

شجاعت و دلاوری

رزمندگان دوران دفاع مقدس از شجاع‌ترین انسان‌های عصر خود، بلکه در تاریخ بشریت به حساب می‌آیند؛ افرادی که برای مرگ و شهادت از یکدیگر سبقت می‌جستند و با عشق و شوق تمام روی مین‌ها رفته تا با تقدیم جان‌شان، مسیر پیشروی رزمندگان را باز کنند. سردار صفوی پس از فتح خرمشهر در وصف شجاعت نوجوان بسیجی می‌گوید: «در میدان نبرد دیدم یکی از برادران کوچک‌مان با آرپی‌جی به دنبال تانک می‌دوید و تانک فرار می‌کرد و این برادر می‌دوید تا تانک را بزند. شجاعت این برادران بی‌مانند است.» یا یکی از رزمندگان درباره شجاعت شهیدباکری می‌گوید: «شب عملیات، هفت ساعت راه باید می‌رفتیم تا به منطقه می‌رسیدیم و دشمن را غافلگیر می‌کردیم. حدود شش ساعت راه رفته بودیم که یک‌دفعه متوجه شدیم راه را گم کرده‌ایم. به شدت مضطرب شده بودیم. با چند نفر به جلو رفتیم تا راه را پیدا کنیم. من متوجه شدم یک نفر از جلو می‌آید. با خود گفتم حتماً دشمن است. صدا کردم کیستی؟ گفت: من مهدی باکری هستم، فوراً به عقب برگرد و نیروها را بیاور. شاید کسی باور نمی‌کرد او جلوتر از ما رفته، دشمن را دور زده و آمده بود ما را هم ببرد. بعد به ما گفت: نترسید، همه نیروهای دشمن خواب هستند.»





در عالم رازی هست که جز به بهای خون فاش نمی‌شود. هنر آن است که بمیری پیش از آنکه بمیرانند. مبدأ و منشأ حیات آنانند که چنین مُرده‌اند. ای شهید! ای آن که بر کرانه ازل و ابدی وجود برنشسته‌ای! دستی بر آرزو و ما قبرستان نشینان عادات سخیف را نیز از این منجلا بپرون کش.

شهید سیدمرتضی آوینی

پیامی که نسبت به شما مردم عزیز دارم این است که وحدت کلمه را حفظ کنید و دست از ولایت فقیه برندارید. اگر فرمانبرداری نکنید، خدا این نعمت بزرگ را از شما خواهد گرفت.

شهید احمدعلی عسکری

فرمانده اصلی

داخل کانال پناه گرفته بودیم. آتش دشمن روی خط مقدم ما در خرمشهر فوق‌العاده شدید بود. هر کس برای تیراندازی سرش را بالا می‌برد، بلافاصله شهید می‌شد. کل نفرات زنده و مجروح ما بیست نفر بود. بقیه، جام شهادت را عاشقانه سر کشیده بودند. راستش تکان نمی‌توانستیم بخوریم. راستی که فرمانده بودن چقدر سخت است. وقتی فرمانده نیستی، اضطراب کمتری داری. تلاش می‌کنی پیش بروی یا جان سالم خویش را در ببری، اما هنگامی که مسئولیت عده‌ای را بر عهده گرفتی، به جای تک‌تک آنها دلشوره داری. به جای هریک از آنها زخمی می‌شوی و بار اندوه شهادت‌شان را بر دوش می‌کشی. ناگهان بیسیم‌چی را دیدم که با زحمت خودش را به من رساند و گفت: آقا مهدی هست! آقامهدی باکری وضعیت گردان را از من پرسید. گفتم که بچه‌ها زیر آتش شدید دشمن یکی بعد از دیگری دارند شهید می‌شوند. آقامهدی گفت که یک جوری تحمل کنید تا نیروی کمکی برسد. تماس ما قطع شد. بچه‌ها گاهی تفنگ‌هایشان را بی‌آنکه سرشان را بالا بیاورند، روی سرشان می‌بردند و شلیک می‌کردند. یک‌دفعه دیدم زمزمه‌ای در حال اوج گرفتن است. «اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن...» لب‌هایم تکان خورد و من نیز به موج دعا پیوستم. هنوز دعای بچه‌ها برای چندمین بار ادامه داشت که دیدم آتش دشمن قطع شد. سرم را کمی بالا آوردم و نگاه کردم. دیدم تمامی نیروهای دشمن در حال عقب‌نشینی هستند. بیسیم‌چی گفت: آقامهدی با شما کار دارند! گفتم: آقامهدی! تمامی بعثی‌ها پا به فرار گذاشتند! آقامهدی با تعجب پرسید: جریان چیه؟! گفتم: بچه‌ها، فرمانده و شفادهنده اصلی را صدا زدند. آقا امام زمان (عج) همه ما را نجات داد! شنیدم که آقامهدی پشت بیسیم گریه‌کنان گفت: خوشا به سعادت و لیاقت‌تان که سرباز فرمانده اصلی بودید!



ای وجدان‌های نیم‌خفته! چشم بیداری بگشاید و ای بیداران گوش فرا دهید: ماییم که بار تاریخ را بر دوش گرفته‌ایم تا جهان را به سرنوشت محتوم خویش برسانیم. خون سرخ ما، فلقی است که پیش از طلوع خورشید عدالت، بر آسمان تقدیر نشسته است. یا فالح‌الاصباح! ما را در راهی که این چنین عاشقانه در پیش گرفته‌ایم یاری فرما.

شهید سیدمرتضی آوینی

از برادران و خواهران می‌خواهم که این نهضت را حفظ کنید و در راه صدور آن از هیچ کوششی دریغ نکنید و مگذارید بار دیگر دست جنایتکاران شرق و غرب بر شما مسلط گردد و خون‌های هزاران شهید از دست برود. در نمازهای جماعت و جمعه با جدیت شرکت کنید.

شهیدمرتضی بهرامیان

پنجمین ستاره

یکی از رزمندگان دفاع مقدس این‌گونه نقل می‌کند که در عملیات کربلای پنج امدادگر بودم. در همین عملیات دو مجروح را دیدم که بر زمین افتاده بودند. بالای سر یکی از آنان رفتم که هفت ترکش خورده بود. خواستم زخم‌هایش را ببندم که دیدم با چشمانش به برادر مجروح دیگری اشاره می‌کند و منظورش این است که برو به کمک او برس. وقتی بالای سر مجروح دیگر رفتم، او نیز گفت: نخست جراحات برادرم را ببند و سپس زخم مرا. مانده بودم چه کنم. عاقبت به سوی برادر اول که جراحات بیشتری داشت رفتم و زخم‌هایش را بستم. وقتی کارم به پایان رسید، متوجه شدم که مجروح دیگر به شهادت رسیده است. ایثار و فداکاری خانواده‌های شهدا هم در دوران دفاع مقدس برای همه الگو و روحیه‌بخش بود؛ یک‌بار چند شهید را باهم برای تدفین آورده بودند. یکی از مادران بیش از همه بی‌تابی می‌کرد. تلاش برای آرام کردن او چندان نتیجه‌بخش نبود. ناگهان زنی که چادر دور کمر زده بود، پیش آمد و در گوش او چیزی گفت که آرام شد و او را با خود همراه کرد. بعد معلوم شد که او نیز مادر شهید است و اکنون پنجمین شهید او را آورده بودند تا به خاک بسپارند؛ مادر، پنجمین شهیدش را با دست‌های خود در مزار گذاشت و صبور و آرام بالا آمد و گفت: «پسر من نرفته است! همگی این جوانان (اشاره به جوانان و هم‌زمان شهید) پسران من هستند.»

بچه‌ها آماده و مسلح آمده‌اند؛ با سادگی و تواضع، بی تکلف و صمیمی، در پیوند با آب و درخت و آسمان و خاک و باران و پرندگان. و تو هم که از غرور آباد پر تکلف نفس اماره، راه گم کرده‌ای و به یکباره خود را در میان این بندگان مطیع خدا یافته‌ای، حس می‌کنی که به برکت آنان، با همه چیز، آب و درخت و آسمان و خاک و باران و پرندگان و دیگر انسان‌ها، پیوند خورده‌ای و بین تو و رب العالمین هیچ چیز نمانده است و دائم الصلوه شده‌ای.

شهید سیدمرتضی آوینی



فتح دل‌ها

در کردستان یکی از اعضای گروهک‌های ضدانقلاب را اسیر کردم و پیش شهید «حسین قچه‌ای» بردیم. حسین به آن اسیر گفت: «اگر من به دست تو اسیر می‌شدم، با من چه می‌کردی؟» آن فرد با گستاخی گفت: «می‌بردم تحویل فرماندهی می‌دادم و بیست هزار تومان جایزه می‌گرفتم و او هم تو را می‌کشت.»

حسین گفت: «حالا فکر می‌کنی من با تو چه می‌کنم؟» او گفت: «خب! یا مرا می‌کشی یا زندانی‌ام می‌کنی.»

حسین خنده‌ای کرد و گفت: «خیر، من تو را آزاد می‌کنم» و بعد هم یک گونی پر از آذوقه به او داد و آزادش کرد. وقتی به حسین اعتراض کردیم، گفت: «آنها از روی فقر می‌جنگند، من این کار را کردم تا شاید به آغوش اسلام باز گردد.»

روز بعد، در کمال تعجب آن فرد به همراه بیست نفر از فریب‌خوردگان، خود را با اسلحه تسلیم کردند.



همیشه و همه جا به یاد خدا باشید و فقط به او توکل کنید. در همه زمینه‌ها بازهم مقاومت و پایداری کنید که خداوند با شماست و همیشه هوشیار باشید که دشمنان اسلام علیه انقلاب بسیج شده‌اند و از راه‌های گوناگون وارد میدان می‌شوند.

شهید احمد زکی

اگر مرگ انسان، سرآغاز حیات طیبه جاودانی اش باشد، نفس های او در حکم قدم هایی است که به سوی جاودانگی برمی دارد. راه حق، آمیخته با دشواری هاست، اما از این دشواری ها شیرین تر، هیچ نیست.

شهید سید مرتضی آوینی



مهمان مادر

در عملیات کربلای یک که «حسین» به شهادت رسید، برادرش سید محمد رضا دستواره جهت شرکت در مراسم تشییع و تدفین او به تهران آمد، ولی بیش از سه روز در تهران نماند و به منطقه بازگشت. وقتی به وی گفته شد که خوب بود لاقلاً تا شب هفت برادرت می ماندی و بعد برمی گشتی، در پاسخ گفت: به خانواده ام گفته ام کنار قبر حسین، قبری را برای من خالی نگه دارید. بیش از ۱۰ روز از شهادت برادرش نگذشته بود که در عملیات کربلای ۱، «روز آزادسازی شهر مهران»، مظلومانه به شهادت رسید و در جرگه شهیدان کربلا راه یافت.

درباره چگونگی شهادت «شهید برونسی» نیز نقل می کنند که وی پیش از عملیات بدر روحیه عجیبی داشت و مدام اشک می ریخت. علت را که از وی پرسیدند، می گوید: دارم از بچه ها خداحافظی می کنم، زیرا در خواب، بی بی فاطمه زهرا (س) را دیدم که فرمود: فلانی! فردا مهمان ما هستی و محل شهادت را هم نشانم داد. همین چهارراهی که در منطقه عملیاتی بدر محل فرود هلی کوپتر است، من در همین چهارراه باید نماز بخوانم تا وقتی که به سوی خدا پرواز کنم. بالاخره نیز این خواب در همان جا و همان وقتی که گفته بود، به زیبایی تعبیر شد.

می گویند پشت سر هر شهادتی یک روشنایی پیدا می شود؛ این سخن، سخن بسیار درستی است و ارزش شهید و شهدا را ثابت می کند. از نظر اجتماعی، مثل شهید و شهادت که روشنی ایجاد می کند، مثل یک سلسله کارها خیر فردی است که در قلب فرد ایجاد روشنی می کند... در حقیقت، شهادت برای اجتماع نوعی تصفیه نفس است.

استاد شهید مرتضی مطهری



کربلا هنوز قلب تپنده تاریخ است؛ تکه‌ای از عرش اعلا که به حرمت حسین بن علی (ع) بر خاک فرش گسترد و عزت یافت. تو مپندار که ما عاشقان ثارالله (ع) برای تکه‌ای خاک این گونه فریاد «واویلنا» سر می‌دهیم. کربلا، میعادگاه عشق‌بازی با خداست. پس برادر! اگر شوق پرواز داری و زیارت حق را می‌جویی بیا خیز؛ چکمه‌هایت را پیوش، ره‌توشه‌ات را بردار و هجرت کن. امام حسین (ع) در صحرای کربلا انتظار تو را می‌کشد.

شهید سید مرتضی آوینی

ما باید حسین‌وار بجنگیم؛ حسین‌وار جنگیدن یعنی مقاومت تا آخرین لحظه؛ حسین‌وار جنگیدن یعنی در زندگی از همه چیز دست کشیدن. ای کاش جان‌ها می‌داشتیم و در راه امام حسین (ع) فدا می‌کردیم!
سردار شهید مهدی زین‌الدین

به یاد سالار شهیدان

یکی دیگر از رزمندگان می‌گوید: «مجروحی چنان با التماس با امام حسین (ع) حرف می‌زد که گویی امام را جلو خودش می‌دید. در حالی که سرش را به دیوار سنگر تکیه داده بود، آرام و بریده گفت: ای کاش می‌دانستم حرم اباعبدالله الحسین کدام طرف است! در همین حال، اشک از دیدگانش باریدن گرفت. صورت او را به طرف کربلا نگه داشتیم و آبی به او دادم تا بنوشد، اما او از نوشیدن آب امتناع کرد و گفت: آخر آقا امام حسین با لب تشنه شهید شد. سرانجام، با ذکر نام امام حسین (ع) چشم از جهان فرو بست.»

«برادری به نام «مرتضی ذوالفقاری» در عملیات مجروح شد، اما حاضر نشد برای درمان به عقب برود. او دائم امام حسین (ع) را صدا می‌کرد. وقتی تقاضای آب کرد، به خاطر شدت جراحات نتوانستیم به او آب بنوشانیم و او گفت: مسئله‌ای نیست، به زودی از دست امام حسین (ع) آب می‌نوشم و پس از لحظاتی با ذکر «السلام علیک یا اباعبدالله» به شهادت رسید.»



نومید مشو که تو را نیز عاشورایی است و کربلایی، که تشنه خون توست و انتظار تو را می کشد تا تو زنجیر خاک از پای ارادهات بگشایی. و از خوددلبستگی هایت هجرت کنی و به «کَهفِ حصینِ لازمِ زمان» ولایت ملحق شوی و فراتر از زمان و مکان، خود را به قافله سال شصت و یکم هجری برسانی و در رکاب امام عشق به شهادت رسی.

شهید سیدمرتضی آوینی

ای دوستان و آشنایان! پیرو خط امام و رهبری و دنباله‌رو راه شهیدان باشید. نگذارید که دشمنان اسلام بر شما غلبه کنند و شما را از بین ببرند. ای خواهران! حجاب خود را حفظ کنید که حجاب، پاکدامنی و عفت شماست.

شهید عباس قلعه‌زمانی

نسل وفا

امروز، بازماندگان نسل جهاد و شهادت، در مدینه ایمان با «علی‌گونه» ای از سلاله زهرا(ع) بیعت کرده‌اند و بر این میثاق، پایدار و استوارند. بیعت پیروان این «علی» میدان را برای پیمان‌شکنی «ناکثین» و نفاق‌افکنی «قاسطین» و عوام‌فریبی «مارقین» خالی نخواهد گذاشت. راه، روشن است و به کوری چشم خفاشان، رهروان هم مصمم و بینا و پویای این راهند.

پیروان راستین امام راحل - نه مدعیان لافزن که مرعوب امریکا و مفتون غرب و مقهور نفس اماره‌اند - خط امام و میراث انقلاب اسلامی را پاس می‌دارند، تا تاریخ مظلومیت حق و تنهایی صاحبان اصلی ولایت تکرار نشود. امروز، قامت تناور انقلاب‌مان به برکت هدایت‌های رهبر، استوارتر ایستاده است. خروش علی‌گونه رهبر، به مشتهای امت ما صلابت می‌بخشد و ذوالفقار علوی، خواب از چشم بدخواهان ربوده است.

امروز، هر که مست شراب شهود و شهادت است، جرعه‌ای از سبوی این ساقی ولایت نوشیده و هر که در بوستان بیداری و تعهد می‌شکفتد، از کوثر بیان او سیراب است. دل‌های آفتابی فرزندان ولایت، همیشه روشن باد و چشم منتظران، به فردایی روشن، پرفروغ باد.

ماه‌ها از پایان جنگ و بسته شدن باب جهاد فی سبیل‌الله گذشته است و برای بسیاری، جنگ دیگر جزء خاطره‌ای دور از یک دوران سپری شده هیچ نیست، اما برای آن که قسمتی از وجود خویش را در جنگ نهاده است، چگونه پایان یابد؟ برای آن که چشم‌هایش را در جنگ نهاده است، دستش را، پایش را، دست‌هایش را، پاهایش را و چه بسا چشم‌ها و دست‌ها و پاهایش را در جنگ نهاده است، چگونه ممکن است که جنگ پایان یابد؟

شهید سیدمرتضی آوینی

برای اسلام و انقلاب تبلیغات زیادی بکنید تا ندای اسلام و اسلام‌طلبی به اقصی نقاط جهان برسد. در اشاعه و گسترش فرهنگ اسلامی تلاش لازم را بنمایید و از هیچ کوششی دریغ نکنید، همیشه گوش به فرمان امام امت و مسئولان کشور باشید.

شهید اکبر چاجی

بگذار گمنام باشم

در عملیات کربلای پنج، هنگامی که وارد خط مقدم شدم، جنازه شهیدی را دیدم که قد و قامت رشیدی داشت، یا به قول بچه‌های جبهه و جنگ، هیکل علمداری داشت؛ با لباس بسیجی اما بدون سر! رفتم جلو و در کنارش زانو زدم تا بوسه‌ای از سینه‌اش بگیرم و او را زیارت کنم، همچنین شاید بتوانم او را شناسایی کنم. دکمه‌های لباس غرق در خونش را که باز کردم، روی پیراهن زیرش با ماژیک سبز نوشته شده بود: «برادر عزیز! خسته نباشید، خدا قوت دل‌اور! اگر برای خداست، بگذار گمنام باشم.» این مطلب تنم را لرزاند، وقتی جیب‌هایش را گشتم تا آدرس، عکسی یا شماره تلفن و دفترچه یادداشتی پیدا کنم، چیزی حاصلم نشد جز عکس مبارک حضرت امام(ره) که پشت آن نوشته شده بود:

«نام: جندالله؛ نام خانوادگی:

حزب‌الله؛ فرزند روح‌الله؛

متولد ایام‌الله، محل

شهادت: جاده ایران -

کربلا.»



شهادت پایان نیست، آغاز است؛ تولدی دیگر است در جهانی فراتر از آنکه عقل زمین به ساحت قدسی آن راه یابد؛ تولد ستاره‌ای است که پرتو نورش عرصه زمان را درمی‌نوردد و زمین را نور «رب‌الارباب اشراق» می‌بخشد. خدایا! تو را شکر می‌کنم که راه پرافتخار شهادت را در جلوی ما گشودی که با ایمان به تو و اطمینان خاطر، در راه حق قدم برداریم و با تکیه به شهادت، همه دشمنان را خلع سلاح کنیم.

شهید سید مرتضی آوینی

معجزه معنوی جبهه

به شهر سوسنگرد رفتیم. با بچه‌های سپاه نشستیم ببینیم چکار می‌توانیم بکنیم. همه فرماندهان در یکی از ساختمان‌های سوسنگرد نشسته بودیم. دو یا سه ساعت ارتشی‌ها و سپاهی‌ها حرف زدند راجع به اینکه چکار کنیم، ولی هیچ کدام نقطه روشنی نشان ندادند که برای نگهداری تنگه جزابه با دست خالی چه کنیم. در آخر هم شهید «مصطفی ردانی پور» آمد و گفت: برادرها! همه بحث‌ها را کردید. اگر موافق باشید، چراغ را خاموش کنیم و دعای توسل بخوانیم.

این، به دل همه چسبید؛ همه در حال توسل بودند، خودش هم حالت خاصی داشت. متوجه شدم در پشت سر، یکی به شدت هق‌هق می‌کند به طوری که گریه همه را تحت‌الشعاع قرار داده. برگشتم عقب را نگاه کردم و دیدم سرتیپ شهید «نیاکی» است که ۵۸ سال سن داشت؛ پیرترین رزمنده بود نه تنها در بین ما، بلکه در ارتش. پس از آن، خدمت حضرت امام (ره) رسیدیم. گفتیم: حضرت امام! معجزه‌ای می‌بینم در جبهه‌ها؛ سرهنگ ۵۸ ساله‌ای که در نظام طاغوت خدمت کرده، در قرارگاه هنگام دعای توسل، روی دست همه ما می‌زد و امام این جمله تاریخی را فرمود: «این اصل رجعت انسان است نه فطرتش.»

شهید صیاد شیرازی

در همه کارها خدا را مدنظر داشته باشید که خداوند بر همه کارها نظاره می‌کند. برای ساختن جامعه، باید اول از خود شروع کرد تا بتوان جامعه را خوب ساخت. در کارها و گفتار تان رعایت اخلاق اسلامی را بکنید.

شهید محمد رضا علیجانی



گردش خون در رگ‌های زندگی شیرین است، اما ریختن آن در پای محبوب، شیرین تر است و نگو شیرین تر، بگو بسیار بسیار شیرین تر است. راز خون در آنجاست که همه حیات به خون وابسته است... راز خون در آنجاست که محبوب، خود را به کسی می‌بخشد که این راز را دریابد و آن کس که لذت این سوختن را چشید، در این ماندن و بودن جز ملالت و افسردگی هیچ نمی‌یابد.

شهید سید مرتضی آوینی

خون شهیدان و رسالت ما

هنوز هم «عطر شهادت» از ورای سال‌های دور به مشام می‌رسد. هنگامی که از «دفاع مقدس» یاد می‌شود، یاد حماسه‌سازان میدان‌های شرف و عزت، جان را لبریز از افتخار و مباحثات می‌کند. آنان که عطر «معنویت» و «صفا» را در سنگ‌های مقاومت و خط مقدم جهاد می‌پراکندند، «شور» و «شعور» را باهم داشتند. یادشان بلند و ماندگار بود. آنان، نگهبان مشعل‌های نورانی حق بودند و مرزبان حریم مکتب و میهن. با دلی روشن و پرباور، در میدان جنگ، اهل «محراب نماز» و «سنگ‌های دعا» بودند. شوق بندگی و عشق پرستش، در کنار روح حماسی و شور حمله و شجاعت رزم، به آنان شیوه‌ای «علوی» و روحی «حسینی» بخشیده بود. آنان که «اسناد شرف» این ملت در «محکمه تاریخ» بودند، برای خدا آغاز کردند و برای او هم جنگ را به پایان بردند و این مفهوم روشن «تعبد در برابر ولایت» بود و رهایی از «بت نفس». بلند باد نام‌شان که رابطه «خاک» و «خدا» را حفظ کرده و جان خویش را ظرف نزول «امداد غیبی» ساخته بودند. رزمندگان، وارثان خط سرخ عاشورا بودند و جهادشان، مروری بر درس‌های آموخته از کربلا و دفاع‌شان، تحقق بخشیدن به شعارهای امام حسین (ع). عشق‌شان به اهل بیت، پشتوانه رزم و عزم و ستیزشان بود، زیرا پیوند با «آل‌الله» داشتند و خود را در راستای آن خط می‌دیدند. و اینک اگرچه آن میدان‌ها سرد و خاموش است، ولی نبرد حق و باطل در جبهه‌ای گسترده‌تر ادامه دارد. خون شهیدان، رسالت ما را سنگین تر می‌کند و داغ فراق و درد هجران، تکلیف مضاعفی بر دوش‌مان می‌گذارد. هرگز مباد که پیمان‌مان با «شهیدان»، «امام»، «انقلاب» و «ولایت» از یاد برود.

این جمهوری اسلامی نعمتی است که خداوند به ما داده است. ابرقدرت‌ها و عوامل آنها در خارج و داخل کشور هیچ‌گونه آسیبی نمی‌توانند به انقلاب اسلامی بزنند. این تنها ما هستیم که با اعمال و رفتار خود می‌توانیم این نعمت را حفظ یا خدای ناکرده از دست بدهیم.

شهید ابوالفضل طیبی

